

[nashriyeosyan.wordpress.com](http://nashriyeosyan.wordpress.com)

[osyan.osyan@gmail.com](mailto:osyan.osyan@gmail.com)

[@maosyangarim](https://www.instagram.com/maosyangarim)

[t.me/osyani1398](https://t.me/osyani1398)

# عصیان

شماره ۷۴ آبان ۹۹

کانال تلگرام عصیان توسط سپاه هک شده است

نشریه زنان



متجاوز  
شما بید!

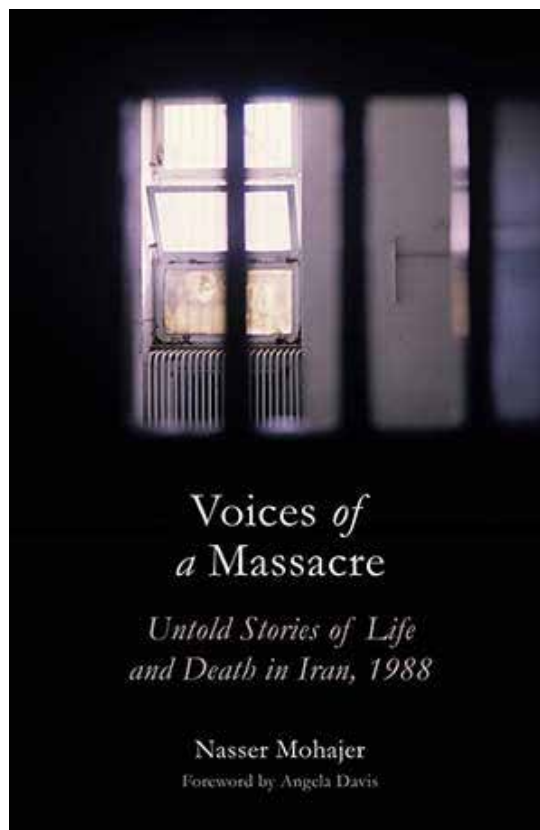
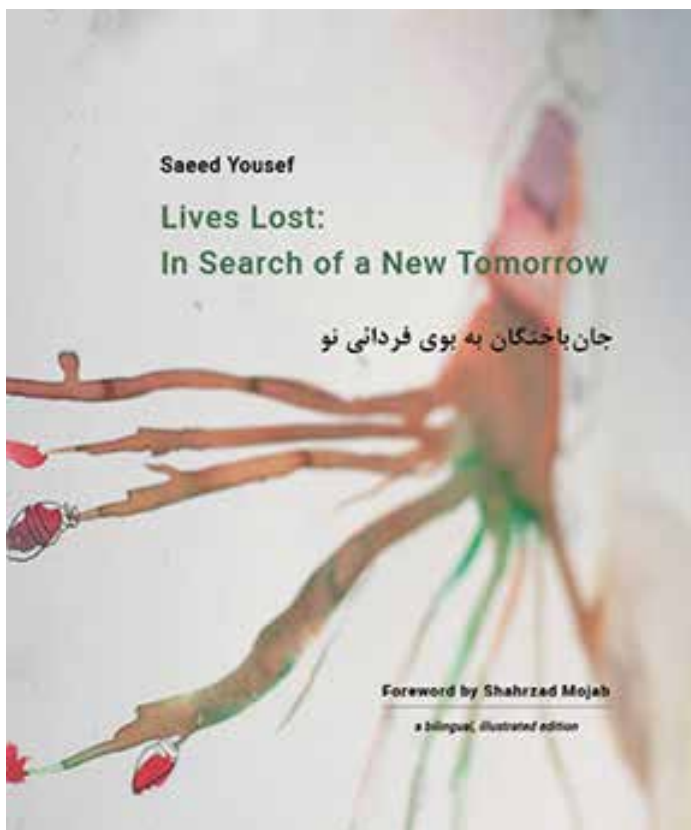
عصیان چیست

زندان، سرکوب و جنبش عدالت خواهانه  
(گفتگوی شهرزاد مجاب و ناصر مهاجر برای نشریه عصیان)  
در برابر این موج سرکوب متحد شویم  
آبان فرا می رسد  
گزارشی از پرفورمانس "متجاوز تویی" در شهر هامبورگ  
به یاد خواهران میرابل و رفیقانی که در خاوران خفته اند

# زندادان، سرکوب و جنبش عدالت خواهانه

گفتگوی شهرزاد مجاب و ناصر مهاجر برای نشریه عصیان

۲۶ اکتبر ۲۰۲۰



نشریه عصیان به ما فرصتی داده تا در گفتگویی به زندان، سرکوب و جنبش عدالت خواهانه بپردازیم. گفتگویی بس لازم در وضعیت امروز که بیش از پیش شاهد گسترش سرکوبها و شدت گرفتن خشونت دولتی هستیم. ما مشتاقانه این دعوت را پذیرفتیم. این گفتگو را با مروری بر کارهای مان در یک سال گذشته آغاز می کنیم و سپس به سه دهه مبارزه فکری و سیاسی مان در زمینه زندان سیاسی و جنبش رو به گسترش عدالت خواهی می پردازیم.

شهرزاد مجاب و ناصر مهاجر

داد، فیلمی که بیانگر تلاشش هست برای یافتن مادرش. دکتر شکوفه سخی، زندانی دهه ۶۰، در مورد حقوق بشر و تلاش برای دستیابی به عدالت در ایران صحبت کرد. محور اصلی بحثهای این کنفرانس در مورد خشونت های دولتی و جنبش عدالت خواهانه در ایران، فلسطین، گواتمالا، سریلانکا، پرو و در بین مردم بومی کانادا بود. به بحث گذاشتن و به نمایش گذاشتن از طریق کارهای هنری مانند فیلم، شعر، موسیقی و رقص در مورد مسئله زندان، اسارت و نظام زندان گرا یکی از هدفهای پژوهشی و سیاسی سی سال گذشته من است. اما عمدتاً این ادبیات غنی که ما تاکنون داریم به زبان فارسی ست و حاصل تلاش بی نظیر زندانیان سابق، بازماندگان و فرزندان و خانواده های آنان. ما، پژوهشگران و کنشگران سیاسی، از این ادبیات استفاده می کنیم و سعی می کنیم این دانش و تجربه خشونت دولتی را به زبان انگلیسی در اختیار محققین و فعالین سیاسی و حقوق بشر قرار دهیم. تا

شهرزاد مجاب: سال گذشته در همین روزها، یعنی از ۲۵ تا ۲۷ اکتبر سال ۲۰۱۹، در دانشگاه تورنتو یک کنفرانس بین المللی برگزار کردم تحت عنوان بازخواهی عدالت، یاد و یادمان سازی از خشونت، با تأکید بر خشونت دولتی در سرکوب آزادی خواهی، فعالیت سیاسی، فعالیت مدنی و هنری. از دستاوردهای برجسته این کنفرانس، رونمایی ترجمه کتاب شعر جان باختگان به بوی فردایی نو، سروده سعید یوسف، نمایش فیلم مریم زارع با نام Born in Evin «متولد اوین» و ارائه مقاله هایی از دکتر شورا مکارمی، مردم شناس و پژوهشگر که سخنرانی اش در مورد خشونت دولتی پس از انقلاب بود و بیانگر تلاش او برای حفاری یا کشف حقیقت با استفاده از روش باستان شناسانه یعنی Archeology برای یافتن قبر خاله اش، فتانه زارعی که در سال ۱۳۶۷ اعدام شد و به یاد نگه داشتن و فراموش نکردن اعدام مادرش، فاطمه زارعی. شورا بخش کوتاهی از فیلم هیچ را هم نشان

یک بُعد انتروناسیونالیستی به جنبش عدالت‌خواهی بدهیم و مسائل و تجربه ایران را بسط و گسترش بدهیم و از این طریق پایه‌های مستحکمی برای همبستگی گسترده‌تری برای مبارزه علیه این رژیم دین‌مدار زندان‌گرا فراهم کنیم. از این رو کتاب شعر حماسه‌ای سعید یوسف به نام *جان‌باختگان به بوی فردایی* نوراً که خود شما اولین بار در سال ۲۰۰۳ در نشر نقطه منتشر کردید به انگلیسی ترجمه کردیم. این شعر بیان قساوت و خشونت رژیم نوپایی‌ست که برای استقرار پایه‌های سیاسی خود راهی جز توسل به زندان، اعدام و سرکوب و از این طریق از بین بردن رقیب‌های سیاسی خود یعنی آزاداندیشان و روشنگران نمی‌بیند. اما شعر، کلام تحمل، طاقت، مقاومت و فرسودگی زندانی زیر شکنجه و فضای زندان هم هست. بیان روزهای زندان زنان و مردان در سال‌های خونین دهه ۶۰. بیانی که تا به امروز ادامه دارد. این شعر حماسی نه تنها ترجمه شده است بلکه شعر به شکل بسیار پیچیده و گیرایی هم به تصویر کشیده شده. این تصاویر و یا بهتر بگویم خطوط ابستره، برای خواننده، فضایی باز می‌کند برای نفس کشیدن و بیرون آمدن از حبس زندان و وضع نفس گرفته شده زندان. فرم شعری کتاب که رباعی‌ست را حفظ کردیم و هر چهار بند رباعی فارسی و انگلیسی را در کنار هم قرار داده‌ایم. از نظر سیاسی جهت گسترش آگاهی نسبت به مسئله سرکوب در رژیم اسلامی منبع تأثیرگذاری بوده است. آنچه که من در ارتباط با کار بسیار تأثیرگذار و مهم کتاب شما به نام *صداهای یک کشتار جمعی، داستان‌های ناگفته زندگی و مرگ در ایران* Voices of a Massacre: Untold Stories in Death and Life in Iran ۱۳۶۷، ۱۹۸۸ می‌بینم.

اما قبل از این که در مورد این کتاب مهم صحبت کنیم دلم می‌خواهد از شما در مورد کتاب سعید یوسف بپرسم. چرا این کتاب را در نشر نقطه در سال ۲۰۰۳ به چاپ رساندید؟

**ناصر مهاجر:** عرض خدمت شما خانم مجاب عزیز که من باید به شما تبریک بگویم؛ به سبب کار فوق‌العاده‌ای که کردید و این شعر واقعاً کم مانند را به این زیبایی به انگلیسی برگردانید و به این شکل، اگر بگویم خیلی خلاقانه باز هم واقعاً حق مطلب را ادا نکرده‌ام، در اختیار خواننده انگلیسی زبان قرار دادید. باید بگویم که این کار مهمی بود و هست برای این که ما بتوانیم مسئله خودمان را به میان افکار عمومی در جهان ببریم.

همان گونه که گفتید سال ۲۰۰۳ مسیحی (۱۳۸۲) خورشیدی بود که سعید یوسف که من شعرهایش را بسیار دوست دارم و دوست عزیز من است، *جان‌باختگان به بوی فردایی* نوراً به من داد تا بخوانم. پس از این که این شعر شگفت‌انگیز را خواندم با او به گفتگو نشستیم. در این گفتگو بود که بر آن شدیم این شعر بلند را به انتشارات نقطه بدهیم برای چاپ. همان وقت یادداشتی بر این چکامه نوشتیم که پاره کوتاهی از آن را می‌خوانم. فکرمی‌کنم پاسخ پرسش شما در اینجا آمده است:

*جان‌باختگان به بوی فردایی* نو بازدید شاعر خوب ما سعید یوسف است از آن کشتارگاه و نیز روایت منظوم او از آن کشتار؛ در بافتی داستانی نمایشی. باز دیدی نه در دنیای خیال، که پنداری از روح رویداد! و نیز گزارشی سازگار با آنچه رخ داده و از سوی ده‌ها بازمانده آن مهلکه روایت شده. در این نخستین چکامه درباره کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷... به فضا و صحن زندان کشتارگاه کشیده می‌شویم. رفتار زندانبانان با زندانی‌های چپ و مجاهد را در ساعت کشتار می‌بینیم؛ گفتگوهای‌شان را می‌شنویم و از این رهگذر می‌فهمیم که هر یک از محکومان به مرگ، به دلیل دست‌آویزی از خواندن نماز سرباز زده‌اند: یکی از سر دین‌ستیزی، یکی از سر دین‌گریزی و بی‌بازی از دورویی؛ یکی از آن رو که با زورگویی و نماز اجباری سر آشتی ندارد، گرچه دین دارد. حالت‌های تیرباران شده‌ها و به دار آویخته‌گان نیز درنگ‌انگیز است

و کلام‌های واپسین‌شان گویای گوناگونی انگیزه‌های ایستادگی و واکنش‌های روانی و عاطفی در دم مرگ. وصیت‌نامه مادر جوانی که پس از به دنیا آوردن فرزندش به جوخه اعدام سپرده می‌شود، چه بسا نقطه اوج چکامه باشد. او به «امید» ش می‌گوید:

غصه نخوری، خنده به لب می‌میرم  
با شادی و شنگی و طرب می‌میرم  
اعدام مرا کاش تو هم می‌دید  
تا مات بمانی که عجب می‌میرم

امیدوارم که پاسخ به پرسش شما را داده باشم.

**شهرزاد مجاب:** حتماً. در واقع ترجمه این شعر هم بسیار تأثیرگذار بوده به ویژه آن که این خشونت دولتی و قتل‌عام عمومی زندانبان سیاسی که سه دهه گذشته انجام شده و هنوز در اذهان عمومی بین‌المللی به عنوان یک فاجعه خشونت دولتی شناخته نشده است. بنابراین این کار بسیار اهمیت دارد چه وقتی که به زبان فارسی منتشر شد و چه حالا که در دسترس خوانندگان انگلیسی زبان قرار می‌گیرد و می‌شود به عنوان سندی از آن برای دادخواهی استفاده کرد. و این ربط دارد به اهمیت کاری که شما کردید. ترجمه خاطرات و تجربیات زندانبان در کتاب جدیدتان. کمی از این کتاب برای ما بگویید. محتوای این کتاب چیست؟

**ناصر مهاجر:** این کتاب در قطع بزرگ به انتشار رسیده و ۴۵۰ صفحه است. پیش‌گفتار کتاب را آنجلا دیویس نوشته است و همان گونه که بهتر از من می‌دانید، او سال‌های سال است روی مسئله زندان کار می‌کند. از کنشگرانی‌ست که برای امر برچیدن زندان، کارهای زیادی کرده است. از کسانی‌ست که در این زمینه صاحب فکر و صاحب اندیشه و صاحب اعتبار است. فکر کردم که مهم است ایشان پیش‌گفتاری بر این کتاب بنویسند. پس از پیش‌گفتار اوست که من شرحی از "شان نزول" این کتاب به دست می‌دهم داستان پیدایش آن را بازمی‌گویم و درون‌مایه آن را به خواننده می‌شناسانم.

کتاب دربرگیرنده شش فصل است. در فصل نخست، تاریخ‌نگاری این جنایت را به قلم کشیده‌ام و این که کشتار بزرگ زندانبان سیاسی ایران در تابستان ۱۳۶۷ چگونه و به چه ترتیب به انجام رسید. در فصل دوم از شش زن زندانی سیاسی دهه شصت خواسته‌ام (از جمله خانم شکوفه سخی که به او اشاره کردید) تا آنچه را که در روزهای کشتار بزرگ به چشم خود دیده‌اند و به گوش خود شنیده‌اند، بازگویند. این زنان هر یک به جریان و جرگه سیاسی شناخته شده‌ای وابسته بوده‌اند و در موقعیت‌های گوناگونی قرار داشتند. پس از زنان زندانی، مردان زندانی هستند که مشاهدات خودشان را روایت کرده‌اند. از چهار مرد زندانی سیاسی، با وابستگی به سازمان‌ها و جریان‌های گوناگون که هر یک سال‌ها در زندان اصلی تهران و کرج بوده‌اند درخواست کردم یادمانده‌های خودشان را برای چاپ در این کتاب برای‌مان بنویسند. فصل کوچکی هم داریم درباره آنچه آن روزها در شهرستان‌های ایران گذشت. بهتر از من می‌دانید دانسته‌های ما درباره زندان شهرستان‌ها هنوز بسیار اندک است و همچنان باید در این زمینه کار کرد. امسال، در ۳۲ سالگی آن جنایت هولناک با رویداد خوبی روبه‌رو شدیم: چند شهادت تازه درباره کشتار سال ۶۷ در شهرستان‌ها. به عنوان مثال، آقای فرخ حیدری که سال‌هاست در زمینه زندان و شکنجه و اعدام زندانبان مجاهد کار می‌کند، با استناد به سه خبر از سه شماره روزنامه جمهوری اسلامی (۵، ۱۱ و ۱۶ مهر ۱۳۶۰) نشان داده که تنها در یازده روز ۱۱۹ نفر را در اصفهان اعدام کردند. او، نام و چکیده‌ای از برخی از آنان را نیز در نوشته خواندنی و تکان‌دهنده‌اش نیز آورده است. یا امیر جواهری لنگرودی، پژوهشی درباره جان‌باختگان شهر لنگرود انجام داده است و نام و نگار و کار ۱۴۰ نفر را که در دهه ۱۳۶۰ در شهر لنگرود اعدام شده‌اند، به دست داده است. سایت رادیو زمانه نیز چند

به پشتیبانان آنان نیز کمک کرده و می‌کند. به نظر من چاپ هر خاطره‌ای شور و هیجانی تازه به دنبال داشته و به بحث‌های زیادی دامن می‌زند و همه این منابع به ما کمک می‌کند که بیشتر و بیشتر به عمق این فاجعه و نقش دولت

اسلامی در سرکوب و ضدیت با آزاداندیشی برسیم. بنابراین کتاب شما را من در زمینه و یا در چارچوب ادامه این تاریخ می‌گذارم. اما یکی از مشکلاتی که ما همیشه داشتیم و نکته‌ای که خیلی به آن فکر می‌کنم و در نتیجه کارهایی که در رابطه با مسائل زندان انجام دادم،

تولید این دانش به زبان‌های دیگر و ترجمه آن‌ها برای استفاده پژوهشی است. چون این دانش وقتی محدود به زبان فارسی‌ست، خواننده مطالب هم به این زبان محدود می‌شود. به علاوه، نسل دوم ایرانیان مهاجر کمتر دانش زبان فارسی دارند و نمی‌توانند آن طور که باید از این منابع غنی که بازگوی تاریخ مقاومت و سرکوب یک نسل است استفاده کنند. بنابراین ما احتیاج داریم و به خصوص امروز این نیاز را می‌بینم تا برای فراگیر کردن تجربه زندانیان و روش دولت در سرکوب آزاداندیشان و ارتباط برقرار کردن با جنبش‌های بین‌المللی و کسانی که در این زمینه کار می‌کنند، آثاری به زبان‌های دیگر داشته باشیم. به نظر من این کتاب می‌تواند نقش مهمی در این راستا بازی کند.

مقدمه آنجلا دیویس بر این کتاب، به اهمیت مستند کردن سرکوب و قساوت رژیم در حوزه زندان و زندانیان کمک می‌کند و مهم است. این مقدمه از دو جهت اهمیت دارد. هم نکات مهمی در مورد خوانش تجربه زندانیان مطرح می‌کند و هم به جهت نقشی که خود آنجلا دیویس به خصوص امروز و در طی همین یک سال گذشته در یک جنبش سیاسی مهم در امریکای شمالی که ابعاد جهانی دارد داشته است. این جنبش سیاسی که جنبش لغو Abolition نام دارد نه فقط خواهان برافکندن نظام زندان بلکه برافکندن نظام سرمایه‌داری، پاتریارکی، مردسالارانه، نژادپرستی و ضد استعماری است. که اکنون به بحث‌های بسیار مهم آزادی‌خواهانه دامن زده که خلاصه بگویم، جنبش‌هایی که خودشان را abolitionist movement به معنای لغو کردن، می‌خوانند فراتر از مسئله زندان می‌روند و برای مرتبط کردن تمام جنبش‌های اجتماعی هستند، از جنبش زنان، جنبش سیاهان به نام Black Lives Matter، محیط زیست و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و امپریالیستی و ضد فاشیسم، می‌خواهم نتیجه بگیرم که خیلی خوب است که این کتاب نه تنها روایت‌های زندان را در بر می‌گیرد بلکه زنان متفکر مهمی مانند آنجلا دیویس، مانند لیزا گونتر که تمام تحقیقاتش در مورد حبس انفرادی است، و محقق برجسته و شناخته شده‌ای مثل جودیت باتلر که درباره فلسفه فمینیسم و انسان و مقاومت و درک مسئله زندگی انسان‌ها در تجربه زندان و جنگ می‌نویسد، درباره این کتاب نظر داده و نوشته‌اند. از افراد مهم دیگری که در مورد اهمیت این کتاب سخن گفتند باید از تاریخ‌شناس برجسته ایران پروانه آبراهامیان نام ببرم که به اهمیت تاریخی سیاسی این کتاب پرداخته و از نوشته دکتر پیام اخوان، حقوقدان بین‌المللی که نقش فعالی در جنبش عدالت‌خواهانه زندانیان در خارج از کشور دارد، او اهمیت این کتاب را برای استفاده در پیشبرد مسائل حقوق بشر در ایران مطرح می‌کند. بنابراین تمام این گفتارها و نظریات و نوشته‌ها باز به این نکته تأکید دارد که چقدر این کتاب می‌تواند در زمینه‌های مختلف به ما کمک کند. این یادداشت‌ها بر محتوای غنی خود کتاب که صدای زنان و مردان زندان است و همان طور که گفتید در مورد فعالیت‌های خانواده‌های زندانیان است، اضافه شده و بر اهمیت آن می‌افزاید.

اهمیت دیگر کتاب دانشی‌ست که خود کتاب تولید کرده. دانشی که باید از آن استفاده کنیم و آن را گسترش دهیم. مثل همین مطالب *Enciclopedia* و یا *Glossary* واژه‌نامه و لیست احزاب سیاسی، روزشماری که در آن هست

گفتگو با جان به دربرندگان آن فاجعه ملی را بازتاب داده است که به آگاهی تاکنونی ما می‌افزاید. و همین جا بگویم که انتشار کتاب «آواز نگاه از دریچه تاریک» که دربرگیرنده ۱۲۳ روایت از خانواده‌هایی‌ست که عزیزان‌شان را در دهه شصت از دست داده‌اند، نیز ابتکاری‌ست در ادبیات زندان و گامی برای درک بهتر جنایت علیه بشریت در ایران. فیلم «هیچ» که به آن اشاره کردید، کار شورا مکارمی که در سال ۲۰۱۹ ساخته شد و ۱۸ مهر ۱۳۹۹ در بی بی سی به نمایش گذاشته شد نیز از زاویه دیگری با تأثیر این جنایت بر خانواده جان‌باختگان روبه‌رو می‌شود.

برگردیم به صداهای یک کشتار جمعی. پس از بازبینی کوتاه کشتار بزرگ در زندان شهرستان‌ها فصلی داریم به نام مادران خاوران. می‌دانیم مادران و خانواده زندانیان سیاسی چه نقش مهمی داشتند در بازتابیدن کشتار عزیزان‌شان در گستره جامعه و خارج از کشور. در این فصل با چند و چون تلاش زنانی آشنا می‌شویم که در آن وضعیت دشوار از پا ننشستند و تا جایی که می‌توانستند برای دستیابی به واقعیت تلاش کردند. این فصل نیز با تاریخ‌نگاری جنبش یگانه‌ای به پایان می‌رسد که ما ایرانیان آن را به نام جنبش مادران خاوران می‌شناسیم. در فصل پنجم، فرزندان جان‌باختگان لب به سخن می‌کشایند و آنچه بر سرشان گذشته را فاش می‌گویند. در اینجا نیز به اصل گوناگونی راویان پایبند مانده‌ایم. در بخش پایانی به سه گرایشی که در جنبش دادخواهی ایران وجود دارد پرداخته‌ایم. این فصل با نوشته جعفر بهکیش به پایان می‌رسد که از روز نخست کشتارهای سال ۱۳۶۷ همراه با مادران خاوران بود و تا روزی که در ایران بود، با هشجاری تمام جنبش دادخواهی را دنبال می‌کرد و پس از آن که به خارج از کشور آمد نیز دست از امر دادخواهی در گستره اندیشه و عمل نشست. کتاب با چند پیوست به پایان می‌رسد. یکی از این پیوست‌ها به بازتاب کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷ در رسانه‌های مهم اروپا و امریکا می‌پردازد؛ از کمی پس از درز خبر کشتارها تا ۲۲ بهمن ۱۳۶۷. در پیوست دوم به شناساندن شماری از حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی ایران برآمده‌ایم تا خواننده خارجی و انگلیسی زبان با جریان‌های سیاسی که در روایت‌های کتاب نام برده شده‌اند تا حدی آشنا شود. همین جا بگویم که این «مدخل» را به شکل دائرةالمعارفی آورده‌ایم؛ بی‌موضع‌گیری و ارزش‌گذاری و به صورت عینی (Objective). در آخر هم روزشماری از این کشتار به دست دادیم. این پاسخ بخش نخست پرسش شما درباره کتاب. ولی بخش دوم پرسش شما را اگر موافق باشید می‌خواهم قاعده بازی را عوض کنم و سنت‌شکنی کنم. به جای این که خودم درباره ویژگی‌های کتاب صحبت کنم، از شما بخواهم که به داوری کتاب بنشینید. به هر رو شما از کسانی هستید که بر این کتاب به قول قدیمی‌ها تقریظ نوشتید، دلم می‌خواهد که شما عقیده‌تان و ارزیابی‌تان را از این کتاب به دست بدهید؛ بی‌رودربایستی و با اشاره به نارسایی‌ها و کاستی‌های احتمالی‌اش.

**شهرزاد مجاب:** با کمال میل ناصر جان این کار را می‌کنم. چون از وقتی که این کتاب به دستم رسید، در مورد محتوا و جایگاهش در رابطه با ادبیات زندان و جنبش دادخواهی بسیار فکر کردم. در مجموع من فکر می‌کنم به نگارش درآوردن تجربیات زندان در ایران خود هنر بسیار پیچیده‌ای‌ست که دستاوردهای فردی، اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی دارد. با آمدن و رسیدن تدریجی زندانیان سیاسی سابق به خارج از کشور، از اواخر سال‌های ۱۹۸۰ میلادی یا بعد از کشتارها، نگارش خاطرات شروع می‌شود و این خاطرات خود به گسترش یک سری پژوهش‌های مهم تاریخ شفاهی زندان می‌انجامد و کارهایی انجام می‌شود مانند گفتگوهای زندان، کتاب زندان و نوشته‌های بسیار با ارزش دیگری که خود شما جزء مبتکران و کوشندگان این پژوهش بودید در سه دهه گذشته. به اضافه شماره‌های ویژه نشریات مختلفی که در این مورد انتشار یافت. همه این دانش‌ها، جان تازه‌ای برای یادآوردن و بحث و گفتگو در مورد روزهای در بند بین زندانیان سابق به وجود آورد و

همه مرجع است و اطلاعات مرجعی زیادی در این کتاب داریم که یک مقدار روند کتاب را به کتاب‌هایی که حتا به زبان فارسی در زمینه خاطرات زندان داریم و یا بحث‌هایی که در مورد زندان است اضافه می‌کند. من اهمیت این کتاب را در دو زمینه می‌بینم. یکی این است که خواننده انگلیسی زبان را وادار می‌کند صدای زندانیان سی سال گذشته یعنی دهه ۶۰ ایران را از نزدیک بشنود و وقایع را لمس کند. مستقیم و از نزدیک در متن صدا و روایت آن‌ها را بشنوند. اما این داستان‌ها فردی نیستند. این مجموعه حکایت یک دوره مبارزه سیاسی مهم در ایران است. و از این نظر اطلاعات اضافه و پیوسته‌هایی که در کتاب آمده ابعاد سیاسی مسئله و ارتباط آن با مبارزه یک مردم را برقرار می‌کنند.

نکته دیگری که حتماً باید روی آن تأکید کنم این است که کتاب قابل تدریس است و در چندین زمینه می‌توان از آن استفاده کرد. یک بخش حوزه مطالعات در زمینه یادمان و یادنگاری یعنی *Studies Memory* و این نوع مطالعات است. و بسیار مهم است که جنبه‌های سیاسی و شخصی و خاطرات از زندان و در این نوع مطالعات گذاشته شود و تاکنون در زمینه خاطره‌نگاری در ایران، به جنبه سیاسی کمتر به طور مشخص پرداخته شده و کمبودش بسیار به چشم می‌خورد. این کتاب می‌تواند صدای متفاوتی در حوزه دروسی که درباره عدالت گذاری *Transitional justice* تدریس می‌شود باشد دلیلش محتوای آن و همینطور ابتکار عملی است که در آن به خرج رفته، در نوع سازماندهی آن و غیره. در این کتاب ما نه تنها خاطرات افراد، زنان، مردان، فرزندان در نقاط مختلف ایران را داریم بلکه از آن مهم‌تر فعالیت‌های اجتماعی‌ای که در رابطه با مقابله با دولت و سرکوب و زندان هم هست را نیز در این کتاب می‌خوانیم، مانند فعالیت خانواده‌ها و **مادران خاوران و جنبش مادران خاوران**. این که فرزندان و نسل دوم چه می‌کنند و از همه مهم‌تر بحث‌های جنبش دادخواهی‌ست که بین زندانیان سابق و عدالت‌جویان در این سال‌ها جریان داشته و در این کتاب آمده. این کتاب فقط خاطرات نیست بلکه اهمیت جنبش دادخواهی هم در آن مطرح است. باید بحث‌های جنبش دادخواهی در ایران وارد حوزه مباحث مربوط به عدالت و عدالت‌خواهی که در سطح بین‌المللی در جریان است بشود.

**ناصر مهاجر:** به سهم خود از این ارزیابی و ارزش‌گذاری شما درباره کتاب تشکر می‌کنم. به نکته‌های بسیار مهمی اشاره کردید. نکته پایانی این بخش از صحبت‌تان نیز نکته بسیار مهمی است. در تأیید صحبت شما، من هم از چند نفر از دوستانم که در رشته علوم سیاسی و تاریخ تدریس می‌کنند شنیده‌ام که امسال چند استاد، در چند دانشگاه *Voices of a Massacre* را جزو کتاب‌های درسی‌شان گذاشته‌اند. این برای همه ما خبر بسیار خوشایندی‌ست. اگر به امر دادخواهی همچون یک امر دراز مدت بیندیشیم و نه یک امر کوتاه‌مدت، به اهمیت نکته آخری که طرح کردید بیشتر پی می‌بریم. بهتر از من می‌دانید که جنبش دادخواهی در اسپانیا و یا در آرژانتین چه مدت زمانی به درازا کشید تا به نتیجه‌ای رسید. جنبش‌های دادخواهی در کشورهای دیگر نیز سال‌های سال‌ست که می‌کوشند، گوشه تاریک تاریخ خود را روشن کنند و به واقعیت آنچه رخ داده دست یابند و عدالت را در جامعه خود برقرار سازند. این را هم می‌دانیم که پیشرفت این جنبش نه تنها به آگاهی، داده‌های محکم و زمان نیاز دارد، بلکه به همبستگی و حمایت بین‌المللی نیز محتاج است. یکی از گرفتاری‌های بزرگی که من در تمام این سال‌ها داشته‌ام و از آن رنج برده‌ام این بوده است (یقین دارم آنچه می‌خواهم بگویم درباره شما نیز صادق است) که ما چیز زیادی برای ارائه دادن به دوستان اروپایی و امریکایی، عرب و ترک‌مان نداشتیم و نمی‌توانستیم چنان که باید و شاید ژرفنا و سوبه‌های گوناگون آن جنایت علیه بشریت را به آن‌ها بشناسانیم. همان گونه که گفتید این کتاب

گامی‌ست در راستای این که بتوانیم فضای واقعی جمهوری اسلامی ایران را بازآفرینیم، جنایت‌هایی را که این نظام کرده و می‌کند و کوشش‌هایش را در پنهان کردن دست‌های خون‌آلودش بر وجدان‌های بیدار جهان آشکار سازیم. همه این تلاش‌ها و کوشش‌ها برای آن است راز از پرده بیرون بیفتد، حساسیت‌ها نسبت به بی‌حقوق و یا دقیق‌تر بگویم بی‌حقوقی بیشتر مردمان کشورمان جلب شود و نیرویی بسیج گردد برای کشف آنچه در آن برش تاریخی بر ما گذشت که یکی از سیاه‌ترین و تاریک‌ترین لحظه‌های تاریخ میهن ما بود و نیز امر دادخواهی.

**شهرزاد مجاب:** به نظرم مسئله همبستگی، نکته بسیار مهمی است که مطرح کردید. مسئله، همبستگی و گسترده کردن جنبش دادخواهی ایران است که باید فراتر از ما ایرانیان برود و کاری بسیار مهم و عاجل است. به نظرم کلاً دفاع از زندانیان سیاسی و همبستگی با جنبش دادخواهی، ادامه مبارزه علیه این رژیم کشتار است. ادامه مبارزه زندانیان هم هست که به یاد می‌آورند تا جامعه فراموش نکنند. در همین کتاب شما به این دلیل است که زندانیان خاطرات‌شان را می‌نویسند. و یا مستندهایی که درست شده و حتا کتاب‌های اخیر از زندانیانی که تجربه زندان‌های امروز رژیم را دارند مانند کتاب شکنجه‌های سفید از نرگس محمدی که به تازگی منتشر شده است. از همه این کتاب‌ها و خاطرات باید به عنوان ابزار فکری و سندهای نوشته شده استفاده کنیم برای همبستگی با جنبش دادخواهی و دفاع از زندانیان سیاسی. ما که خودمان را از حامیان زندانیان و عدالت‌جو می‌دانیم باید به این جنبش مقاومت بپیوندیم. من مخصوصاً نام **جنبش مقاومت** به روی آن نهاده‌ام و باید تلاش کنیم تا این جنبش از نظر فکری، عملی و حتا فرم‌های هنری و سیاسی تقویت شود. باز تأکید می‌کنم این کاری‌ست که کتاب شما می‌کند. همان طور که قبلاً هم گفتیم ما دانش غنی‌ای در مورد زندان داریم که نیاز به بررسی و تحلیل تئوریک و تاریخی جدی دارد. نیاز به یادگیری از دانش زندان و جنبش دادخواهی سایر مبارزین دنیا و اطلاع‌رسانی به آنان درباره خشونت رژیم اسلامی. فاجعه خونین کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰، گورهای دسته‌جمعی، اعدام‌های بی‌رحمانه، دستگیری‌های گسترده و گستاخانه فعالین سیاسی و مدنی سال‌ها و حتا روزهای اخیر یادآور کارهای بسیار و ضروری امروز است برای ساختن جنبش گسترده مقاومت است که نباید از آن غفلت کنیم. امروز جمهوری اسلامی فضای خفقان، رعب و وحشت گسترده‌ای را شروع کرده است. گرچه سرکوب و شکنجه فعالین سیاسی و اجتماعی در جمهوری اسلامی امر تازه‌ای نیست و از روز اول بوده اما آنچه که به این دوره ویژگی می‌دهد مشخصاً این است که ما شاهد شروع موج جدیدی از زندان و شکنجه و کشتار توده‌های معترض و ایجاد رعب و وحشت در میان معترضین و فعالین سیاسی اجتماعی هستیم. هدف این رعب و وحشت و دستگیری‌های گسترده این است که مانع اتحاد بین جنبش‌های اجتماعی و قشرهای مختلف مردم شود و تا حدی هم موفق شده است. به نظرم ضرورت اتحاد و شکل دادن به یک مبارزه سراسری علیه زندان، علیه اعدام و خواست آزادی زندانیان سیاسی مقابل ماست. چیزی که تمام این نکات در نوشته‌های اخیر آنجلا دیویس و حتا در بحث‌های بسیار مهمی که بعد از مبارزات **Black Lives Matter** در امریکا مطرح شده است. ایجاد این اتحاد یعنی یک اتحاد جهانی و سراسری. ما نه تنها در مورد ایران خواهان لغو اعدام و خواست آزادی زندانیان سیاسی هستیم بلکه خواستار پیوند دادن این مبارزه با مبارزات بین‌المللی که اکنون اتفاق می‌افتد هستیم. وقتی از اتحاد سخن می‌گویم و شکل دادن یک مبارزه سراسری به معنی این است که تمام جنبش‌های اجتماعی، زنان، کارگران، دانشجویان و جنبش‌های ملی و غیره برای مقابله با فضای ترس و خفقان باید به یک اتحادی برسند. به نظرم شرایط رژیم از هر زمانی بحرانی‌تر است و پُر از تضادهای پیچیده. چه

وقتی به آنچه اکنون در جهان می‌گذرد می‌نگریم، به مثل نتیجهٔ رفراندوم دیروز شیلی دربارهٔ قانون اساسی ضد دموکراتیک دوران پینوشه که با اکثریت آراء ورافتاد و یا جنبش ضد سلطنتی و آزادی‌خواهانه در تایلند که زمانی

تصورناپذیر بود؛ یا آنچه در جنبش همگانی بلاروس و در اعتراض به انتخابات قلابی و رئیس‌جمهور دیکتاتورمنشی به نام الکساندر

لوکاشنکو، و یا جنبش‌های اعتراضی جوانان و چپ‌گرایان در اروپا و امریکای شمالی به نژادپرستی پس از از ماجرای ژرژ فلوید و این که

نژادپرستی امروز ریشه در برده‌داری دیروز دارد، می‌بینیم پس از ۲۰۰ سال به جایی رسیده‌ایم که به راستی می‌توان آن را «جا» به حساب آورد. از این فرصت استفاده کنم و نکته‌ای را بگویم.

برای تاریخ‌نگاری جنبش «مادران خاوران» با خیلی از این مادران گفتگو داشتم. این گفتگوها گاه رودررو بود و گاه تلفنی. یکی از نگرانی‌هایی که در میان بسیاری از مادران وجود داشت (نیز در فرزندان‌شان) این بود که می‌گفتند: ما که بمیریم چه می‌شود؟ می‌گفتند: ما شاهدی زندهٔ یک جنایت بزرگ بودیم. ما که بمیریم چه می‌شود؟ چه کسی می‌خواهد آنچه را که ما از سر گذراندیم بازگوید؟! واکنش من به دل‌نگرانی مادران و فرزندان‌شان این بوده است: شما اگر صحبت کنید و حرف‌های‌تان را بنویسید و آنچه را که زیستید به زبان آورید، هرگز نمی‌میرید. مرگ، به یک معنا، زمانی‌ست که ما حرف‌های‌مان را با خود به گور ببریم. چقدر مهم است که حرف‌های‌مان را، حرف‌هایی که حرف است، شهادت است، سند است پیش از رفتن بنویسیم. وقتی حرف‌ها گفته شود، روی کاغذ بیاید و ثبت شود، شالودهٔ جنبشی ریخته می‌شود که بسی فراتر از فردها می‌رود. این جنبش پلیدی زندان و پلشتی شکنجه و اعدام و و تاب نیاوردن دگراندیشان و به طور کلی و درون‌مایهٔ «سیاست بی‌رحمی» از واژهٔ زنده‌یاد خانم کیت میلست استفاده می‌کنم را به میان مردم می‌برد که زمینه‌ساز جنبش دادخواهی‌ست. پاره‌ای از این کارهایی که شما از سر لطف به آن اشاره کردید را من به این دلیل انجام داده‌ام. بر این باورم تا وقتی درون مایهٔ «سیاست بی‌رحمی» را نشان ندهیم، تا زمانی که پلیدی و پلشتی پدیده‌ای به نام حبس سیاسی را مردم احساس نکنند، طبیعی‌ست که جنبش دادخواهی درجا زند و بال و پر نگیرد. وقتی مادران خاوران حرف‌های خودشان را بنویسند و شنیده‌ها و دیده‌های‌شان ثبت شود، حتا نوه‌های کوچک‌شان که امروز در خارج زندگی می‌کنند، جنبش دادخواهی را نیرو می‌بخشند. اگر این گفته‌ها نباشد، جنبش دادخواهی، از سندهایی مهمی محروم خواهد ماند. و می‌دانیم که یادمانده‌های یک زندانی سیاسی فقط یادمانده‌های خودش نیست. وظیفه‌ای‌ست که او نسبت به همبندیان دیروزش دارد که جان در راه آرمان گذاشتند. و این روح شعر زیبا و پُر معنای سعید یوسف است: هر چقدر از این شعر بگویم و از کاری که شما کرده‌اید، باز کم گفته‌ام و حق مطلب را ادا نکرده‌ام. مطلبی که جوهرش به زبان ساده این است: داستان مرا بگو. آنچه بر من گذشت را بگو، داستانم را بگو و مگذار چیزی ناگفته بماند و به بوتۀ فراموشی سپرده شود. جمع ببندم: بسیاری از این یادمانده‌ها، یادمانده‌های یک نفر نیست. یادمانده‌هایی است که بر زندگی و سرنوشت یک جمع پرتو می‌تاباند. شما وامدار کسان دیگری هم هستید که اینک نیستند تا داستان خود را بازگویند. وظیفه دارید که داستان او را بگویید. سخت است، اما ممکن است. به نظرم مجموعهٔ این روایت‌هاست که می‌تواند به جنبش دادخواهی ما باری رساند. جملهٔ پایانی نوشتهٔ آنجلا دیویس، تا همین لحظه که با شما صحبت می‌کنم، رهایم نمی‌کند. بارها آن را خوانده‌ام و هنوز که هنوز است این جملهٔ او مرا تکان می‌دهد: «صداهای این کشتار ما را فرامی‌خواند. نمی‌توانیم ساکت بمانیم».

شهرزاد مجاب: پس به این دلیل است که امروز حتا بعد از سی سال

از نظر بین‌المللی و چه از نظر منطقه‌ای، فقر و گرانی و ویروس کرونا رمق مردم را گرفته است. شرایط کرونا وضعیت را هم وخیم‌تر کرده است. همهٔ این سرکوب‌ها به نوعی پاسخی شده برای بحران حاکمیت که با استیلای فضای رعب و وحشت می‌خواهد این بحران را از سر بگذراند. به نظرم می‌توانیم یک اتحاد بزرگ و یک مبارزهٔ سراسری و بین‌المللی حول محور اصلی لغو احکام سیاسی و امنیتی برای زندانیان سیاسی ایجاد کنیم. که در ایران امروز خیلی مهم است.

ناصر جان شما این مسئلهٔ همبستگی و جنبش دادخواهی را چطور می‌بینید؟

ناصر مهاجر: من با خطوط کلی صحبت‌های شما موافق هستم. ایدهٔ وحدت، ایدهٔ بسیار والا و مهمی‌ست. به عنوان کسی که وضعیت را دنبال می‌کنم گمان می‌کنم در این زمینه نیز هم‌عقیده‌ایم که امروز نشانه‌های چشمگیر وحدت در طیف گسترده، طیف بسیار بسیار گستردهٔ اپوزیسیون ایران دیده نمی‌شود. حتا در زمینهٔ مسئلهٔ بی‌نهایت مهمی که شما روی آن انگشت گذاشتید گرایش به کار متحد دیده نمی‌شود. این به معنای آن نیست که برای هم‌آوازی و گونه‌ای هم‌گرایی‌هایی کوشش نشود. ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که در آن پدیده‌ای وجود دارد به نام "جرم سیاسی". باور کردنی نیست. در قرن بیستم هستیم. شرم‌آور است. جرم سیاسی در دموکراسی‌ها اصلاً معنایی ندارد. این که از نظر سیاسی فکر دیگری داری و برای این دیگر اندیشی باید بپردازی سنگین هم بپردازی به این معناست که ما هنوز به آزادی اندیشه و آزادی بیان باور نداریم. در جایی که آزادی اندیشه و آزادی بیان وجود داشته باشد، جرم سیاسی وجود ندارد. خُب، امروز که به اپوزیسیون نگاه می‌کنیم می‌بینیم با وجود اختلافات زیادی که بر سر مسائل گوناگون وجود دارد، دربارهٔ این که بنیاد جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بنیادش بر آزادی‌ستیزی استوار است، اختلاف عقیده وجود ندارد. یک گونه‌ای هم‌گرایی. بر این پایه گونه‌ای هم‌آوازی می‌تواند به وجود بیاید میان بخش‌های مختلف اپوزیسیون دربارهٔ آنچه شما به درستی طرح کردید. شما حساب کنید احتمال این که در فضای زندان پخش ویروس کرونا چقدر گسترده است. در این زمینه گونه‌ای هم‌گرایی امروز ضرورتی حیاتی‌ست. دشوار نیست راه انداختن یک کارزار جهانی با هدف آزادی همهٔ زندانیان وجدان در ایران تا برافتادن بیماری همه‌گیر کوید ۱۹. ما هنوز تا برافتادن جرم سیاسی فاصله داریم. من تصور نمی‌کنم تا وقتی جمهوری اسلامی در ایران برسر کار است، چنین چیزی روی دهد. برآورده شدن این خواست جرم سیاسی با برافتادن این نظام سرتاپا ارتجاعی، بی‌تردید پیوند ناگسستنی دارد. ولی خُب، همین حالا می‌توانیم یک جنبش را سازماندهی کنیم. نه لزوماً به این صورت همه بر سر همه چیز توافق کنند. اما دست کم بر سر یک سلسله خواست دموکراتیک، یک سلسله خواسته‌های دادخواهانه (نکته‌هایی که شما به درستی روی آن انگشت گذاشتید)، می‌توان گونه‌ای هم‌آوازی و هم‌گرایی به وجود آورد. در جریان یک چنین جنبشی اگر جریانی‌های ممکن است به وحدت برسند. اما حتا اگر نرسند مهم نیست. مهم همراهی‌ست و فریاد مشترک نسبت به بیدادگری جمهوری اسلامی و سوءاستفادهٔ وحشتناکی که این نظام و دستگاه قضایی این نظام می‌کند. تصور می‌کنم این یکی از مسائلی‌ست که امروز ذهن همهٔ ما را به خود گرفته. می‌خواهم بگویم شاید بتوان از گام‌های کوچک شروع کرد و به گام‌های بزرگ‌تر و محکم‌تر رسید. این گام‌های کوچک، نفس اعتراض است به حکومتی نمی‌دانم چه صفتی برایش به کار ببرم! حتا لفظ خودکامه، بیدادگر هم احساس مرا به این حکومت نمی‌رساند. امیدوارم کاری که شما کردید در رابطه با کتاب شعر سعید یوسف و مراسمی که برگزار شد و یا انتشار کتاب *صداهای یک کشتار جمعی*، کمکی باشد برای آن که بتوانیم وجدان‌های بیدار و افکار عمومی جهان را نسبت به فاجعهٔ به نام جمهوری اسلامی ایران حساس کنیم.

کار بی‌وقفه و پُر ارزش دربارهٔ مسائل زندان هنوز اشک به چشمان تان می‌آید، بغض گلوی تان را می‌گیرد و هنوز هم برای خیلی‌ها ممکن است این سؤال مطرح شود که به عنوان یک محقق و پژوهشگر تاریخ ایران چرا زندان یکی از زمینه‌های کار شماست؟ زمینه‌های کار شما دربارهٔ تاریخ دوران معاصر ایران بسیار گسترده است. من تمام این احساسات بسیار صمیمانه و سیاسی شما را می‌فهمم. می‌شود در این زمینه توضیح بدهید؟

**ناصر مهاجر:** خیلی جالب است. باور کنید همین پرسش را می‌خواستیم از شما بکنم. ببینید یکی از نکات مشترک میان ما، میان من و شما، این است که هیچ‌کدام از ما دو نفر زندانی سیاسی نبودیم. با این حال بخش بزرگی از کارهایی که شما در سال‌های گذشته کرده‌اید دربارهٔ زندان بوده است؛ همچون من. به احترام شما، اول من پاسخ می‌دهم و سپس مشتاقانه به شنیدن پاسخ شما می‌نشینم.

می‌دانید که پژوهشگر تاریخ ابتدا به این می‌اندیشد که موضوع‌های مهم تاریخ مملکت‌اش که باید از تاریخ‌خانه‌ها بیرون کشیده شوند و در روشنایی به آن‌ها نگریسته شود، چه‌ها هستند. من به عنوان پژوهشگر تاریخ می‌دانم از موضوعات مهم مملکت ما، رفتار با دگراندیشان و دگرخواهان بوده است و داستان زندان و شکنجه و اعدام و "جرم سیاسی". ۱۵ یا ۱۶ ساله بودم که توانستم به پاره‌ای از دردهای جامعه‌ام پی ببرم و برخی از مسائل را تشخیص دهم. روزنامه می‌خواندم و در تیتراژ می‌دیدم؛ مرتب می‌دیدم: بازداشت، دستگیری، دادگاه نظامی، زندان و اعدام این و آن. از خودم می‌پرسیدم: چرا در مملکت ما نمی‌شود هر کتابی را بخواهی بخری. بارها از نگاه سرزنش‌بار کتاب‌فروش به پرسش‌هایم آب شده بودم. بارها از خود پرسیده بودم: چرا فلانی را به جرم داشتن یک اعلامیه دستگیر کرده‌اند، به زندان انداخته‌اند و خانواده‌اش را خرد کرده‌اند و به درد نشانده‌اند. می‌دانم دادگاه زنده‌یادان، کرامت دانشیان و خسرو گل‌سرخ‌چی چه اثر عمیقی گذاشت بر مردم و نسل جوانی که به انقلاب علیه آن نظام دیکتاتوری پیوست. من نه تنها به عنوان پژوهشگر علم اجتماعی و تاریخ، بلکه به عنوان یک شهروند ایرانی که می‌کوشد روزگاران خود را بشناسد، می‌بایست به این پرسش پاسخ می‌دادم. هرچه در این زمینه پیش‌تر رفتم، بیشتر دریافتم که استبداد و نبود آزادی در مملکت ما چه نقش مهمی داشته است در رشد کژ و کوژ این جامعه. استبداد و زورگویی در چهره‌های گوناگونش. از استبداد فردی گرفته (انوکراسی)، تا استبداد دینی (تئوکراسی)، استبداد سلطنتی تا پدرسالاری و و. و. به‌ویژه در دوران مدرن ایران؛ دورهٔ پهلوی‌ها. سرانجام به اینجا رسیدم که نمی‌توانم از کنار این مسئلهٔ بنیادین بگذرم. به زندان رضاشاه پهلوی سر زدم. اولین زنان زندانی سیاسی زن ایران را پیدا کردم و در جریان کار، پایانهٔ دوران قاجار را نیز از دیده گذراندم. و خودتان بهتر از من می‌دانید که هیچ تاریخ‌نگار جدی‌ای نیست که تاریخ را در تمامیت‌اش بررسی کرده باشد. زنده‌یاد هما ناطق می‌گفت: من تنها دورهٔ قاجاریه را می‌شناسم. اغراق است. اما هسته‌ای از واقعیت را در درون دارد. هر تاریخ‌نگاری دورهٔ ویژه‌ای از تاریخ را موضوع کار خود قرار می‌دهد. من به گفتهٔ زنده‌یاد دکتر زرین کوب «تاریخ این روزگاران ایران» را برمی‌رسم. از قاجار تا امروز و با محوریت «راه بندهای آزادی در ایران». خُب من آرمان‌خواه نیز هستم و در جامعهٔ آرمانی‌ام آزادی و داد پیوندی ارگانیک دارند. این "حیل‌المتین" را گرفته‌ام و پیش رفته‌ام. من و شما در این زمینه با هم اشتراکات بسیار بسیار زیادی داریم. اگر در این زمینه دو سه گام مهم به پیش برداریم، راه را هموار کرده‌ایم. من بر این باورم که ملتی که شایستهٔ نام ملت باشد، به سادگی نمی‌تواند از روی جنایت‌های تاریخی خود بگذرد و به سادگی نمی‌تواند فراموش کند تبهکاری‌ها و بیدادگری‌ها را. ملتی واقعاً می‌تواند به شکل ملت عمل کند که

بتواند با گذشتهٔ خودش رو در رو شود و ببیند از چه مرحله‌هایی گذشته است و چگونه. من زیادی صحبت کردم شهزاد عزیز. مرا ببخشید.

**شهزاد مجاب:** نه اصلاً. نکات بسیار مهمی را مطرح کردید. همان طوری که گفتید ما تجربهٔ زندان را نداشتیم. برای من هم مسئلهٔ زندان و زندانیان یکی از محورهای اصلی کارم است. جمهوری اسلامی پایه‌های سیاسی خودش را با سرکوب، زندان، شکنجه، اعدام قلع و قمع فکر و آزاداندیشی و علم تثبیت کرد. یعنی بیش از چهل سال است که با این روش خشونت‌آمیز حکومت می‌کند. من در زندان جمهوری اسلامی نبودم. اما خودم را یک زن آزادی‌خواه و یک معلم انقلابی می‌دانم که نمی‌توانم خشونت دولت را در زندان، دانشگاه، علیه زنان. ال جی بی تی کیو، اقلیت‌های ملی، کارگران، دانشجویان و غیره و غیره و غیره نادیده بگیرم و در مقابل آن نایستم. وظیفهٔ خودم می‌دانم که از هر امکان علمی و پژوهشی که دارم علیه بی‌عدالتی و خشونت دولت دین‌مدار و مردسالار سرمایه‌داری که امروزه نظامی‌گرا هم شده است، مجموعه‌ای که آن را یک رژیم فاشیستی می‌کند، استفاده کنم. به زندان نرفتم اما رفقایم زندان را تجربه کردند. به دار آویخته شدند. آرمان‌های آن‌ها از دل و فکرم بیرون نرفته و سعی می‌کنم و سعی کرده‌ام از آن‌ها بیاموزم و امروز هم دادخواهی زندانیان سیاسی و خواست لغو زندان و اعدام را وظیفهٔ اجتماعی سیاسی و علمی خودم می‌دانم و برای درک امروز هم درک تاریخ خیلی مهم است. تاریخ، برگشت به گذشته نیست؛ بلکه تاریخ برای این است که بفهمیم امروز کجای جهان ایستاده‌ایم و آینده را چطور می‌بینیم. بنابراین برای درک این مسائل، مسئلهٔ زندان، زندانیان و خواست لغو حرکت نظام سیاسی امنیتی علیه آزاداندیشان امروز برای من بسیار اهمیت دارد.

**ناصر مهاجر:** دقیق گفتید. به من اجازه بدهید جمله‌ای اضافه کنم به گفتار شما. (با جرئت می‌توانم بگویم این جمله هم در دل و ذهن شماست و هم در من و هم در بسیاری همچون من و شما). همان گونه که عرض کردم، من از نوجوانی که روزنامه می‌خواندم دوره آریامهری بود پیوسته از خود می‌پرسیدم چرا خواندن کتاب ماکسیم گورکی یا داشتن یک اعلامیه یا پخش یک اطلاعیه یا حضور در خاکسپاری غلام‌رضا تختی جرم است و مستوجب زندان. باید بگویم بهترین و تیزهوش‌ترین و انسان‌ترین بچه‌هایی را که می‌شناختم و نسل ما پرورش داده بود، بچه‌هایی که یکی از دیگری درخشان‌تر بودند، یک به یک سر از زندان حکومت شاه و یا خمینی درآوردند و یا به دست جلادان این دو نظام کشته شدند. در گوشه‌ای از وجود ما، ذهن و روح ما این فکر نهفته است که ما وامداریم و باید تا جایی که می‌توانیم و با توجه به سن و سالی که داریم داستان نسل خودمان را بنویسیم و درست بنویسیم و بگذاریم برای آیندگان.

**شهزاد مجاب:** کاملاً درست است و با این نکتهٔ مهمی که گفتید، من هم کاملاً موافقم. آرمان‌های جان‌باختگان از دل و فکر ما بیرون نمی‌رود و فکر کسانی هم که امروز در زندان‌های رژیم هستند از دل و ذهن ما بیرون نمی‌رود. در نتیجه ما در این جهت هر کاری که بتوانیم از انجام آن دریغ نداریم. از نشریهٔ عصیان تشکر می‌کنم که فرصتی به ما دادند و با دعوت‌شان باعث شدند ما یک گفتگوی نزدیک داشته باشیم و به امید گفتگوهای نزدیک‌تر و بهتر در آینده. مرسی ناصر جان.

**ناصر مهاجر:** من از شما تشکر می‌کنم با پایان خوبی بر این گفتگو گذاشتید. به من هم اجازه بدهید که به سهم خودم از عصیان تشکر کنم برای فرصتی که به ما دادند. امیدوارم در بحث‌های شما که خیلی بهتر از من توضیح دادید، این گذشته با امروز پیوند بخورد که مهم همین است. مهم، پیوند گذشته است با امروز برای ساختن فردا و از این زاویه هم حرف شما را تکرار می‌کنم و از دوستان تشکر می‌کنم. §